

حکایت شن ها



رودخانه پرآبی که از کوههای جوان سرچشمه می گرفت، نواحی بسیاری را زیر پا نهاد تا به شن صحراها رسید. سعی کرد تا آن ناحیه را هم با جوش و خروش فراوانش زیر پا بگذارد، چنانکه با نواحی قبل کرده بود؛ اما بتدریج دریافت که لحظه به لحظه از خروشش کاسته می شود و شن ها، آب رودخانه را به خود می مکند. رودخانه مطمئن بود که گذر از صحرا حکم تقدیرش است و باید این آزمایش را هم سربلند طی می کرد. در این اثنا صدایی از بیابان برخاست و گفت: باد، بیابان را طی می کند، رودخانه هم می تواند چنین کند!

اما رودخانه متوجه بود که در هر صورت، شن ها دارند بشدت آن را می مکند، در حالیکه باد با پرواز پیروزمندانه خود بیابان را پشت سر می گذاشت. صدا گفت: اگر می خواهی به سبک همیشگی ات بیابان را رد کنی، چیزی از تو نمی ماند. یا باید رضایت بدهی بخار شوی یا باید تبدیل به یک مرداب گردی. باید بگذاری باد ترا به مقصد منتقل کند.

”چطور؟“

بگذار باد ترا جذب کند.

این برای رودخانه مرگ بود. هیچ وقت تصور نمی کرد که یک روز بخار شود. نمی خواست هویت خویش را از دست بدهد، نمی دانست می تواند دوباره رودخانه شود یا نه؟

شن به حرف آمد و به رودخانه گفت: باد همه کارها را انجام می دهد. او ترا بخار می کند و به آن سوی

پیابان می برد. آنگاه از آسمان به زمین فرو می آیی، باران می شوی و از نو جان می گیری. چطور بدانم که حقیقت دارد؟

همین است. اگر هم باور نمی کنی، می توانی تبدیل به مرداب شوی، تازه باید سالها منتظر بمانی تا مرداب شوی. در هر حال تو دیگر یک رودخانه نخواهی بود.

صدای پیابان: قسمت اصلی وجود تو توسط باد برده خواهد شد و تبدیل به رودخانه خواهد گشت. امروز هم به راستی سراسر وجود تو "رودخانه" نیست.

آنگاه رودخانه دستان خود را به سوی باد دراز کرد و باد نیز او را عاشقانه در آغوش گرفت و به دور دورها برد. به محض اینکه به قله کوهی رسیدند باد از رودخانه جدا شد و حاصل این جدایی اشک هایی بودند که به شکل قطرات باران در آغوش کوه فرو می ریختند آنگاه صدای جوی پد آبی که از کوه سرازیر می شد به گوش رسید: اکنون به راستی دریاقتم که هویت اصلی من چیست؟ حالا شاید معنی این مثل را بهتر بفهمید:

((راهی که رودخانه حیات هر انسانی از آن عبور می کند، پر شن ها نقش بسته است!))